

بررسی تطبیقی مبانی روش تفسیر قرآن به قرآن در تفاسیر

معصومه مهدویان راد: دانشجوی دکتری گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد دانشگاه آزاد اسلامی
حسین خوشدل: استاد راهنما استادیار گروه معارف اسلامی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران

محمد ناصحی، استاد مشاور، استادیار گروه معارف اسلامی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران

چکیده

تفسیر قرآن به قرآن به عنوان روشی تفسیری در قرن اخیر با اصول و مبانی مشخص خود، توسط مفسران شیعه و سنی مورد استفاده قرار گرفته است. مفسرانی چون علامه طباطبائی و آیت الله جوادی آملی از شیعه و عبدالکریم خطیب و شنقیطی از اهل سنت از این روش بهره برده‌اند. با مطالعه تفاسیری که به این روش نگاشته شده‌اند، مبانی مشترک و غیر مشترک مفسران شیعه و سنی آشکار می‌شود. از مهمترین این مبانی می‌توان به تناسب سور و آیات قرآن، همگانی بودن فهم قرآن، حجیت عقل در مسیر فهم قرآن، اعتبار ظواهر قرآن، استقلال وساطت قرآن، نورانیت قرآن، تبیان کل شیء بودن قرآن و وحدت موضوعی سوره‌های قرآن اشاره کرد. این پژوهش که به روش کتابخانه‌ای انجام شده، به بررسی، تحلیل و نقد این مبانی پرداخته و به انتقادات وارده پاسخ داده است. نتیجه نهایی نشان می‌دهد که تفسیر قرآن به قرآن کاربردی‌ترین و شاید تنها روش متقن تفسیری است که نظریه آن در خود قرآن کریم وجود دارد. این روش تفسیری با تکیه بر اصول منسجم خود، راهی مطمئن برای فهم صحیح قرآن ارائه می‌کند و تمایز آن از سایر روش‌های تفسیری در همین رویکرد جامع و خودبسنده به قرآن است. این روش به مخاطبان کمک می‌کند تا با روشی دقیق و معتبر به فهم قرآن دست یابند.

کلید واژه‌ها: تفسیر قرآن به قرآن، مبانی شیعه، مبانی اهل سنت، طباطبائی، جوادی آملی، عبدالکریم خطیب

تفسیر از قدیمی‌ترین اشتغالات علمی است که دانشمندان اسلامی را به خود جلب و مشغول کرده است. تاریخ این نوع بحث را که نامش تفسیر است، به عصر نزول قرآن باز می‌گردد. پس تفسیر قرآن از جمله علوم اسلامی است که پیشینه آن از صدر اسلام تا زمان حاضر است. مقصود از تفسیر، تبیین مراد استعمالی آیات قرآن و آشکار کردن مراد جدی آن، براساس قواعد ادبیات عرب و اصول عقاید و محاوره، است. به عبارتی تفسیر عهده‌دار تبیین و توضیح کلام خداوند است. کوششی است برای رفع اجمال و ابهام و گشودن گره‌های لفظی و معنایی قرآن کریم که در اصطلاح دانشمندان زبان عرب و علمای علوم قرآنی همان «علم فهم قرآن» است. اهتمام به این امر باعث بوجود آمدن شیوه‌ها و روش‌های تفسیری زیادی شده است. از جمله آنها روش تفسیر قرآن به قرآن است و منظور از آن، به این معناست که قرآن با قرآن تفسیر شود و معنای هر آیه را با یاری تدبر در آیات مشابه به دست آورد و در تفسیر یک آیه، به مجموع آیاتی توجه شود که با موضوع آیه ما به گونه‌های ارتباط و در روشن شدن مفاد آن نقش مؤثر دارند. به این ترتیب مفسر بیش از هر چیز از خود قرآن کمک می‌گیرد و مستندهای قرآنی در این روش موضوعات مشابه و مشترک را که در سوره‌های مختلف با او در تفسیر، بیش از امور دیگر است. عبارات مشابه یا متفاوت تکرار شده اند همه در کنار یکدیگر آورده، به استدلال پرداخته میشود. قرآن در این روش از بیان غیر بی‌نیاز و خود بیانگر و مفسر خویش است. برخی پژوهشگران بر این باورند که این تفسیر، شیوه صحیح تفسیر قرآن است؛ زیرا هیچ کس آگاه تربه مفاهیم کلام الهی از خداوند متعال نیست. همان طور که ذکر شد، این نوع تفسیر را اولین روش در تفسیر به شمار می‌آورند؛ چراکه در تفسیر قرآن، پیش از هر چیز دیگر باید از خود قرآن، تفسیر آن را جست. پرچمدار این روش ابتدا پیامبر اکرم بود و بعد از آن شیوه متداول در عصر امامان معصوم بود. دانشمندان قرن اخیر به اهمیت ویژه این نوع تفسیر به منزله روشی کارآمد و اصیل تأکید داشته اند تا آنجا که از سوی مفسرانی همچون علامه طباطبائی روشی صحیح دانسته و در عمل تفسیرش را بر همین پایه بنا کرده است. بنابراین در تفسیر قرآن به قرآن از آیات دیگر قرآن برای تبیین مراد آیه ای دیگر که موضوع و محتوای آنها یکسان یا نزدیک به هم است، استفاده می‌شود. این روش به منزله یکی از روشهای تفسیری، در رتبه نخست، تلاش تفسیری است؛ اما در رتبه پس از آن، سایر منابع از جمله سنت جایگاه خود را داشته و در مواردی که دلیل قرآنی در تفسیر آیه ای یافت نشود، نوبت به سایر منابع می‌رسد. مسئله اصلی در خصوص تفسیر قرآن به قرآن آثار و تحقیقات شایسته ای صورت گرفته است، ولی نکته مهمی که مورد غفلت واقع شده، معرفی مبانی آن است که به صورت مستقل و مستدل، بررسی نشده است. حال آنکه شناخت مبانی زیرساخت های نظری تفسیر قرآن به قرآن، این روش را پشتیبانی می‌نماید. وانگهی تطبیق مبانی

در تفاسیر معاصر فریقین باعث می شود که علاوه بر معرفت افزایی، از نقاط قوت و ضعف مفسرین آگاهی پیدا کرده و زاویه های کمتر کاویده آیات از طریق تأمل در اختلاف ها و شباهت های آرای تفسیری بدست آید. بنابراین با توجه به اهمیت بحث، این پژوهش با هدف بررسی تطبیقی مبانی روش تفسیر قرآن به قرآن در تفاسیر انجام می گیرد.

روش تحقیق

روش پژوهش، توصیفی، تحلیلی و تطبیقی است و از روش تحلیل محتوی استفاده می نماید. یعنی با استفاده از منابع و مأخذ متعدد، توصیف الزم به عمل آمده، سپس برپایه آن، تحلیل و تطبیق انجام خواهد گرفت. جمع آوری اطلاعات به شیوه کتابخانه ای بوده و از منابع مختلفی با محوریت تفاسیر شیعه و سنی معاصر و کتب متعدد لغت و منابع دیگر که در مسائل پیرامونی تفسیر قرآن به قرآن نوشته شده و در قسمت اندکی به نرم افزارها، سایت ها و مقالات موجود نیز مراجعه خواهد شد. ابزار جمع آوری اطلاعات فیش تحقیق است که پس از طبقه بندی، مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد.

وجوه اشتراک و افتراق مبانی روش تفسیر قرآن به قرآن در تفاسیر معاصر شیعه و اهل سنت مفسران شیعه در روش تفسیر قرآن به قرآن خود از وجوه مشترک و متفاوتی که ناشی از اعتقاد آنها به مبانی ای است که در مورد قرآن پذیرفته اند.

۱. وجوه اشتراک مبانی روش تفسیر قرآن به قرآن در تفاسیر معاصر شیعه و اهل سنت تفسیر آیه به آیه بهره گیری از آیات سوره های دیگر به هنگام تفسیر آیات یک سوره، شیوه ی غالب علامه طباطبایی و عبدالکریم خطیب، جوادی آملی، شنقیتی و..... در روش تفسیر قرآن به قرآن است که از آن با عنوان تفسیر آیه به آیه یاد می شود. در این وجه تفسیری مفسران با بهره گیری از ارتباط لفظی، محتوایی و سایر ارتباط های پنهان میان آیات سوره های مختلف به تفسیر آن ها پرداخته اند. توجه همه جانبه به کل قرآن و بهره گیری از ارتباط میان آیات آن به هنگام تفسیر، یکی از وجوه برخی از مفسران است که برای مقاصد مختلفی بهره برده اند. در این قسمت کاربرد تفسیری مفسران در این خصوص مورد بررسی قرار می گیرد.

تبیین معنای مفردات

یکی از گام های مؤثر در تفسیر، تبیین مفردات آیات است. مفسران از گذشته تاکنون از قرائن مختلفی برای رسیدن به این مقصود بهره گرفته اند. مراجعه به کتب لغت، تفسیر، عرف و اشعار عرب از جمله این قرائن هستند. علامه طباطبایی از جمله مفسرانی است که علاوه بر بهره گیری از قرائن فوق، به اقتضای روش تفسیری خویش در جهت تبیین مفردات، به آیات قرآن نیز استناد کرده است. ایشان همچنین در برخی موارد، معنای برخی ترکیب ها را با استناد به آیات دیگر بیان کرده است. چنان که به هنگام تفسیر آیه «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ

لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ» منظور از (قدم صدق) را با استناد به آیه «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» مقام و منزلت صادق و واقعی نزد خدا ذکر کرده است. (ابن اثیر، ۱۴۰۷ق.)

علامه گاهی مصداق مفردات را نیز به کمک سایر آیات تبیین کرده است. چنان که مراد از «حافظ» در آیه «إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ» را با استناد به آیات ۱۰-۱۲ سوره انفطار فرشته و محافظ اعمال انسان ذکر کرده است. همچنین استنادهای ایشان به آیات مرتبط با یک موضوع در سوره های مختلف و گردآوری آن ها به منظور پرده برداری از چهره آن موضوع و بررسی همه جانبه ی آن، دارای نقش تبیینی هستند. برای مثال، می توان به موضوع عصمت انبیاء اشاره کرد. علامه برای بررسی این موضوع به آیات متعددی استناد کرده که هر کدام در جهت روشن شدن آن موضوع نقش داشته اند. (آل سعدی، ۱۴۰۸ق.)

در برخی موارد نیز مصداق مفردات را با استناد به آیات دیگر معین کرده است. برای مثال، مصداق «السباحات» و «المدبرات» در آیات آغازین سوره نازعات را با استنباط به آیات ۳۸ سوره یس و ۱۲ سوره اسراء، همان سیاره های آسمان دنیا مانند خورشید، ماه، مشتری، مریخ، زحل و غیره ذکر کرده است. هم چنان که با استشهاد به آیات ۲ سوره نحل، سوره غافر، سوره شوری ۱۰ و ۴ سوره قدر ۱۱ مراد از «روح» در آیه «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» را قرآن کریم دانسته است. (ابن فارس، ۱۴۰۴).

گاهی معنای مفردات، بدون در نظر گرفتن آیات دیگر و بلکه با کمک قرائن دیگر قابل دست یابی است و آیات مورد استناد، معنای مفردات را تأیید می کنند. در این موارد نقش آیات مورد استناد، نقشی تأییدی است. علامه نیز گاهی معنای مفردات را به کمک سایر آیات تأیید کرده است. برای مثال، ایشان به هنگام تفسیر آیه «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا» در بیان معنای «زُرْقًا» نوشته است: کلمه «زُرْقًا» جمع «ازرق» و به معنای کبود است که یکی از رنگ ها است و از فراء نقل شده که گفته: مراد از زرق در آیه، کور بودن مجرمین است، چون چشم وقتی بینائی اش از بین می رود، کبود می شود. سپس در تأیید آن گفته است: این معنای خوبی است و آیه « وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمًيًا » نیز تأیید می کند. همچنین پس از بیان کنایه بودن معنای واژه «كُتِبَ» و دلالت آن بر وجوب حتمی و حکم قطعی در آیه ۱۸۳ سوره بقره، آن معنا را با استناد به آیات «كُتِبَ اللَّهُ لَأَعْلَبَنَ أَنَا وَرُسُلِي»؛ «وَنَكُتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ»؛ وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» مورد تأیید قرار داده است ابن اثیر، ۱۴۰۷).

طباطبایی گاهی پس از بیان کاربردهای مختلف یک واژه، هر یک از آن ها را با آیات قرآن تأیید کرده است. چنان که کاربرد واژه آیه در مورد معانی، اعیان خارجی و اقوال را جایز دانسته و این سه کاربرد را به ترتیب با آیات زیر تأیید کرده است؛ آیه «أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ» که کلمه (آیه) بر علم علمای

بنی اسرائیل اطلاق شده که در زمره معانی است؛ و آیه «وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ» که در آن مریم و عیسی آیه شمرده اند که از اعیان خارجی هستند (آل غازی، ۱۳۸۲).

طباطبایی هر گاه آیات مورد استناد مفسر، معنایی بیش از حد دلالت مفردات، بر آن ها بیفزایند، نقش آیات مورد استناد، نقشی تکمیلی خواهد بود. استندهای علامه به آیات دیگر به هنگام بررسی مفردات، در برخی موارد برخوردار از چنین ویژگی است. برای مثال، ایشان دلالت داشتن واژه (الرحمن) بر رحمت بسیار و واژه (الرحیم) بر ثبات و دوام رحمت را با استناد به قواعد علم صرف بیان کرده، سپس با استناد به آیات ۵ سوره طه، سوره مریم، سوره احزاب ۲ و ۱۱۷ سوره توبه، دلالت واژه (الرحمن) بر رحمت عام نسبت به مؤمن و کافر و نقش آیات واژه (الرحیم) بر رحمت خاص نسبت به مؤمنین را استنباط کرده است (آل سعدی، ۱۴۰۸). مورد استناد در این جا نقشی متمیمی و تکمیلی است.

ایشان همچنین کلمه «اکل» که به معنای بلعیدن و جویدن است، را در آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا» استناد به آیه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» معنای کنایی مطلق تصرف در اموال حمل کرده و افزوده که در آیه ی فوق برای حمل این کلمه بر این معنای وسیع مانعی وجود ندارد. هم چنان که پس از بیان معنای واژه «امداد» در آیه شریفه «وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ» به آوردن چیزی دائم و پی در پی با استناد به آیه شریفه «وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا» در معنای آن کلمه توسعه داده و نوشته است: «امداد» در خیراستعمال می شود همچنان که «مد» در شر به کار می رود. (ابن حنبل، ۱۳۵۴).

خطیب به هنگام تفسیر آیه ۱۱ سوره مائده در بیان معنای «هم» و «بسط» می نویسد «الهم بالامر»، یعنی تصمیم گرفتن بر چیزی، بدون اجرای آن در درون یا خارج. سپس به آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهٍ» استشهد می کند. (بسط فلان إلى فلان یده)، یعنی دستش را برای بدی و اذیت به سوی او دراز کرد. در هر دو مورد فوق، علی رغم واضح بودن معنای واژه ها، خطیب با استناد به آیه اول عدم اجرای درونی یا بیرونی تصمیم، و با استناد به آیه دوم دراز کردن دست برای بدی و اذیت را به معنای دو واژه افزوده و معنای آن ها کامل کرده است.

خطیب همچنین در آیه «وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالدِّينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ» پس از آن که واژه (امر) را به معنای حکم و قضای حتمی خداوند - که همان هالک است - دانسته، در وجه تسمیه آن به (امر) نوشته است: چون حکم خداوند نافذ و قابل بازگشت نیست از آن به (امر) تعبیر شده است. سپس با استناد به آیه ۸۲ سوره یس، هر گونه قضای الهی را (امر) خوانده که اجرای آن خواسته یا ناخواسته بر کسی که حکم بر او واقع شده، واجب می گردد. خطیب در آیه فوق نیز وجوب اجرا بر حکم و قضای الهی

را از طریق آیه مورد استناد بر (امر) الهی افزوده است، گاه به هنگام بیان معنای جملات و آیات قرآن به آیات دیگر استناد کرده است. استنادهای برخی از مفسران در این زمینه، گاه جنبه ی تبیینی داشته و معنایی که برای جملات و آیات ذکر کرده، بدون در نظر گرفتن آن آیات به دست نمی آمده است. گاهی نیز معنای آیات، بدون توجه به آیات دیگر قابل فهم بوده و آیات استنادی، آن معنا را تأیید کرده اند. در برخی موارد نیز آیات استنادی، مطلبی بر معنای آیه افزوده اند، که در زیر مورد بررسی قرار می گیرد.

علامه گاهی با استناد به آیات دیگر، معنایی را برای جمله یا آیه ی مورد تفسیر ذکر کرده که با کمک سایر قرائن فهم متن به دست نمی آمده است. در این گونه موارد، آیات مورد استناد دارای نقشی کلیدی در تبیین معنای آیه مورد تفسیر هستند. چنان که به هنگام تفسیر آیه «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ، وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ» با استناد به آیه ۴۳ سوره ی احزاب، که عبارت «كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» در آن به منزله علت برای بدنه آن یعنی «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ» است و نسبت صلوات به رحمت، نسبت مقدمه به «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ» منزله علت برای بدنه آن یعنی ذی المقدمه است، نتیجه گرفته که صلوات غیر از رحمت است.

علامه گاهی مصداق آیه ای را با استناد به آیات دیگر تبیین کرده است. برای مثال به هنگام تفسیر آیه «فَذَرَهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ» با استناد به آیه «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ» مراد از روزی که تکذیب کنندگان در آن هلاک می شوند را روز نفخه صور دانسته است. (ابن ابی زمنین، ۱۴۲۴).

علامه در برخی موارد، با کنار هم نهادن آیات مربوط به یک موضوع، به رفع تعارض ظاهری میان آن ها پرداخته است. چنان که به هنگام تفسیر آیه «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمَنَّ» پس از ذکر آیه «الْيَوْمَ أَحْلَلْ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ» نوشته است: وجه فساد دیدگاه کسانی که آیه سوره بقره را ناسخ آیه سوره مائده می دانند، آن است که آیه سوره بقره به ظاهرش شامل اهل کتاب نمی شود و آیه سوره مائده تنها شامل اهل کتاب است، بنابراین هیچ منافاتی میان آن دو نیست تا بگوییم آیه سوره بقره ناسخ آیه سوره مائده و یا منسوخ به آن است.

روش علامه به هنگام تفسیر آیات مجمل، تفحص از آیاتی است که بتوانند اجمال این گونه آیات را برطرف نماید. چنان که به هنگام تفسیر آیه «وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» نوشته است: این تفضیل به منزله ی بیان و شرح اجمال تفضیلی است که در آیه پیشین «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً» ذکر شده است. (آل غازی، ۱۳۸۲)

در نظر داشتن آیاتی که شایستگی مقید کردن آیات مطلق را دارند، یکی دیگر از وجوه تفسیری علامه است. چنان که به هنگام تفسیر آیه «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ» نوشته است: خداوند در این آیه قاتل مؤمن از روی عمد، را به سختی تهدید کرده و به او وعده ی خلود در آتش داده، چیزی که هست به هنگام تفسیر دو آیه «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» و آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ» آمده که این دو آیه می توانند حکم خلود قاتل را مقید کنند و در نتیجه می توان گفت: هرچند آیه مورد بحث وعده آتش خالد و دائم را می دهد.

یکی دیگر از بارزترین نمودهای تفسیر آیه با آیه درالمیزان، تبیین آیات متشابه با استمداد از آیات محکم است. چنان که در تفسیر آیه «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» می نویسد: نسبت دادن آمدن به خداوند متعال از متشابهاتی است که آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» بر آن حاکم است. مراد از آمدن حق تعالی، آمدن فرمان او است؛ چرا که در جای دیگر فرمود: «وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ» علاوه بر این که آیه «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَفُضِيَ الْأَمْرُ» نیز به وجهی مطلب یاد شده را تأیید می کند، اگر به آیه «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ» ضمیمه شود. بنابراین باید گفت در آیه ی مورد بحث، مضافی در تقدیر است و تقدیر آیه: «و جاء امر ربك» است. یا باید گفت نسبت آمدن به خداوند متعال از نوع مجاز عقلی است. (ابن اثیر، ۱۴۰۷).

خطیب در این خصوص چنین است که در برخی موارد، معنای آیات به کمک آیات دیگر معلوم می شود. یعنی ظاهر عبارات آیات، به جهت ابهام، اجمال، تشابه و ... در دلالت بر معنای واقعی آیه رسا نبوده و مفسر با استمداد از آیات دیگر، معنا را استنباط می کند. در این موارد نقش آیات مورد استناد نقشی تبیینی خواهد بود. خطیب گاهی با استناد به آیات دیگر، مطلبی را که از ظاهر آیه مورد تفسیر به دست نمی آید، استنباط کرده است. برای مثال، با استناد به آیه «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى» استجاب دعا حضرت زکریا در حال مشغول بودن به دعا را از آیه «يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا» و همچنین نظم قرآنی آیه که مستقیماً و بدون لفظ «قول» شروع شده، استنباط کرده است. (ابن ابی زمین، ۱۴۲۴).

طیب گاهی برداشت های تفسیری مفسران را مخالف صریح آیات قرآن دانسته است. در این موارد نیز می توان به نقش تبیینی آیات استنادی در تفسیر، پی برد. چنان که به هنگام تفسیر آیات «فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ» دیدگاه کسانی که منظور از اخراج فرعون و قومش از نعمت

های مذکور در آیه را غرق شدن و هلاکتشان در دریا دانسته، را مخالف صریح آیاتی از قرآن شمرده که زندگانی حضرت موسی و بنی اسرائیل در صحرای سینا و ماجراهای پس از آن را ترسیم کرده اند. (آل سعدی، ۱۴۰۸).

در برخی موارد معنای آیات و دلالت آن ها روشن است، ولی علامه به آیات نظیر آن ها نیز اشاره می کند. در این گونه موارد نقش آیات مورد استناد، نقشی تأییدی یا تأکیدی است. برای مثال، به هنگام تفسیر آیه «وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» می نویسد: این آیه به خوش زبانی دستور می دهد و نظیر آیه «وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» است. یکی از موارد کاربرد تفسیر آیه با آیه در المیزان، تأیید یا رد معنایی است که از ظاهر الفاظ و عبارات قرآن فهمیده می شود. در این گونه موارد نقش آیات مورد استناد، تأییدی یا ترفیضی است. علامه گاهی معنای ظاهری یک آیه را با استناد به آیات دیگر تأیید کرده است. چنان که در تفسیر آیه «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ» با استناد به آیات «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» و «إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى» و «أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» و «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» استقرار در روز قیامت را تنها به سوی خداوند سبحان دانسته و توضیح داده که در روز قیامت محل استقرار و پناهگاهی جز او وجود ندارد. در این برداشت تفسیری، نقش آیات مورد استناد، نقشی تأییدی است.

گاه نقش تأییدی آیات مورد استناد نسبت به آیه مورد تفسیر، به صورت هم معنایی یا نظیر هم بودن آن ها در تفسیر المیزان نمایان شده است. برای مثال، علامه در تفسیر آیه «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا» می نویسد: یعنی هر چیزی را - که اعمال شما هم از آن جمله است - ضبط کرده و در کتابی جلیل القدر بیان نموده ایم. در ادامه می افزاید: بنا بر این آیهی مورد بحث در معنای آیه «وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» است. هم چنان که آیه «يَوْمَ تَبْلَى السَّرَائِرُ» را با استمداد از ظرف بودن کلمه «یوم» برای واژه «رجع» و ذکر معنای دو کلمه «تبلی» و «السَّرَائِرُ» این گونه معنا می کند: رجع در روزی است که عقاید و آثار همه اعمال انسان به بوته آزمایش گذاشته می شود تا خیر و شر آن معلوم گردد و بر طبق آن جزا داده شود. بنابراین این آیه در معنای آیه «إِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ» است. علامه در این موارد، بیان هم معنایی آیات است و نقش آیه مورد استناد، نقشی تأییدی است که بدون ذکر آن نیز چنین معنایی از آیه فهمیده می شد.

همچنین در مواردی که علامه، اعتبار روایات را با استناد به مضمون و مفاد آیات دیگر تعیین می کند، می توان به نقش تأییدی آیات در برداشت های تفسیری وی پی برد. برای مثال، وی در نقد روایتی که ذیل آیه ۲۸ سوره سبأ آمده و شفاعت در قیامت را مختص به پیامبر (ص) دانسته، می نویسد: این روایت علاوه بر تعارض با روایات، با مفاد صریح برخی آیات که عموم شفاعت را برای همه ی پیامبران اثبات می کنند، نیز تعارض دارد. هم چنان که در نقد روایات وارده در سبب نزول آیه ۸۴ سوره توبه، مبنی بر مخالفت عمر با نماز

خواندن و غسل و کفن کردن عبدالله بن ابی توسط پیامبر(ص) و به دنبال آن، نزول آیه ی فوق، می نویسد: یکی از موارد نقص این روایات، تعارض آن ها با مضمون آیات متعددی است که از استغفار و نماز خواندن بر مشرکین نهی کرده است. (آلوسی، ۱۴۱۵).

خطیب نیز در این خصوص گاهی معنای مستفاد از ظاهر آیات را با استناد به آیات دیگر تأیید کرده است. در این موارد استفاده از آیات فقط جنبه تأییدی دارد و چیزی بر معنای ظاهری آن ها نمی افزاید. چنان که پس از بیان معنای آیه ۱۴ سوره اسراء، مبنی بر دستور خداوند به انسان در روز قیامت برای خواندن نامه عملش و محاسبه خود با آن چه در آن نامه است، آیه شریفه «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» را در تأیید آن ذکر می کند. هم چنان که از اضافه شدن واژه «خلق» به «الرحمن» در آیه «مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَافُوتٍ» خلقت همه ی مخلوقات را مستند به رحمت خدا دانسته و آیه «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» را در تأیید آن ذکر کرده است. (ابن جوزی، ۱۴۲۲).

خطیب گاهی با استناد به آیات دیگر، برخی از تأویل های صورت گرفته در تفسیر آیات را نمی پذیرد. چنان که در رد یکی از تأویل های صورت گرفته در خصوص درخواست نزول مائده توسط حواریون، مبنی بر این که آن ها ایمان قلبی و واقعی نداشتند، به آیه ۱۴ سوره صف که از ایمان محکم آن ها سخن می گوید، استناد می کند. در جاهایی که به آیات هم معنای آیه مورد تفسیر اشاره می کند، نیز نقش آیات، تأییدی است. یعنی در واقع آیات دیگر نیز همان معنای مستفاد از ظاهر آیه مورد تفسیر را تأیید می کنند، بدون این که چیزی بر معنای آن بیفزایند.

بهره گیری از سیاق

یکی از وجوه تفسیری مشترک میان مفسران (علامه و خطیب و...) در روش تفسیر قرآن به قرآن، بهره گیری از سیاق است که در زیرمورد بررسی قرار می گیرد.

منظور از سیاق آیات، چینش آیه های قرآن کریم در کنار یکدیگر است که با فرض توقیفی بودن ترتیب آیات قرآن محقق می شود. به عبارت دیگر، اگر ترتیب آیات قرآن را اجتهادی بدانیم و به پیوستگی نزولی آن ها معتقد نباشیم، چنین سیاقی برقرار نخواهد بود. این نوع سیاق که به علت آیه محوری منحصر به قرآن است، مانند سیاق جمله ها با داشتن دو شرط به عنوان قرینه ای برای تفسیر آیات قبل و بعد به کار می رود: نخست آن که میان جمله ها و آیه های قرآن ارتباط صدور یا پیوستگی در نزول (هم زمانی نزولی) وجود داشته باشد. دوم آن که بین آن ها وحدت موضوعی کلی یا جزئی حکم فرما باشد. قرینه سیاق آیات مبتنی بر پیوستگی بین

اجزای یک آیه و یا پیوستگی میان چند آیه است. در تمام مواردی که میان چند آیه به خاطر ترتیب نزول یا ترتیب توقیفی آیات و یا واحد بودن موضوع آن ها ارتباط وجود داشته باشد قاعده سیاق آیات جاری می شود. (آل غازی، ۱۳۸۲).

یکی از نقاط قوت روش تفسیری علامه، بهره گیری از سیاق است. سیاق در برداشت های تفسیری ایشان از اهمیت فراوانی برخوردار است. ایشان با این که به توقیفی بودن ترتیب همه ی آیات قرآن در سوره ها معتقد نیست و اجتهاد صحابه را در ترتیب برخی آیات مؤثر می داند؛ اما به هنگام تفسیر قرآن، مخصوصاً در مورد سوره هایی که دفعی نازل شده و یا اتصال آیاتشان واضح است، فراوان از این وجه تفسیری بهره می گیرد، علی رغم این که، با توجه به نزول تدریجی قرآن، موجبی برای تکلف در بیان وجه ارتباط آیات به ما قبل و ما بعد نمی بیند. چرا که معتقد است، معترضه بودن برخی آیات در میان سوره، اتصال کلام را بر هم نمی زند. (آل غازی، ۱۳۸۲).

در تفسیر آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» در پاسخ کسی که آیه را شامل همسران پیامبر بداند؛ به این دلیل که در سیاق خطاب به آنان واقع شده، نوشته است: تمام سخن در اتصال این آیه به آیات پیش از آن است؛ زیرا روایات بسیار زیادی که به آن اشاره شد، تصریح دارند که این آیه به تنهایی نازل شده است و در هیچ روایتی وارد نشده که این آیه در ضمن آیات مربوط به همسران پیامبر نازل گردیده است و هیچ کس حتی کسانی که گفته می شود این آیه را مخصوص همسران پیامبر دانسته اند، چنین مطلبی را نگفته اند؛ پس آیه از جهت نزول جزو آیات مربوط به زنان پیامبر و متصل به آن ها نبوده و قرار گرفتن بین آن ها یا به دستور پیامبر (ص) بوده و یا پس از رحلت آن حضرت در وقت تألیف قرآن آن را بین آن ها قرار داده اند و مؤید آن، این است که اگر آیه تطهیر از کنار جمله «و قرن فی بیوتکن» برداشته شود، ارتباط و انسجام این جمله با آیات قبل و بعد کاملاً برقرار است. (آل غازی، ۱۳۸۲).

از مجموع گفتار ایشان در تفسیر دو آیه ی ولایت و تطهیر معلوم می شود که وی برای تحقق سیاقی که بتوان در معنا و تفسیر آیات به آن ترتیب اثر داد، ارتباط صدوری و پیوستگی در نزول را شرط می داند و سیاقی را که پس از نزول، از چینش جمله ها و آیات در کنار هم حاصل شود، حتی اگر به دستور پیامبر (ص) باشد نیز قرینه مؤثر در معنا نمی داند، و از گفتار ایشان در تفسیر آیه اکمال، استفاده می شود که افزون بر ارتباط صدوری، ارتباط موضوعی را نیز برای تحقق سیاق معتبر در معنا شرط می داند؛ زیرا آن قسمت از آیه را حتی در صورتی که از ابتدا در وسط آیه و همراه با جمله های قبل و بعد نازل شده باشد نیز مستقل دانسته است.

روش علامه در بیان اتصال آیات هر یک از سوره های قرآن به هم مختلف است. ایشان گاه بر واضح بودن اتصال آیات تأکید می کند. چنان که به هنگام تفسیر آیات ۱۴-۸ سوره مائده می نویسد: اتصال این روشن است و هیچ غباری در آن نیست؛ چون یک سلسله خطاب هایی به مؤمنین است و در آن ها کلیاتی از امور مهم دنیایی و آخرتی، فردی و اجتماعی آنان را بیان می کند. گاهی نیز ضمن اشاره به بی ارتباط نبودن آیات با ما قبل، به بیان وجه ارتباط و اتصال آن ها می پردازد.

در برخی موارد نیز، ضمن اعتقاد به بی ارتباطی آیات با ما قبل و ما بعد، تکلف در بیان وجه ارتباط را الزم نمی داند. چنان که به هنگام تفسیر آیات ۱۰۲-۱۰۱ سوره مائده می نویسد: ارتباط این دو آیه به ما قبل آشکار نیست و مضمون آن دو بی نیاز از اتصال به کلام دیگری است، که آن کلام چیزی را بیان نماید که خود این دو آیه به تنهایی نتوانند آن را افاده نمایند. (آل غازی، ۱۳۸۲).

علامه برای نشان دادن دو نوع ارتباط یاد شده در هر یک از سوره های قرآن، به غیر از واژه سیاق، از تعبیر دیگری نیز استفاده کرده است.

علامه گاهی برخی عبارات و آیات را به منزله تمهید و زمینه سازی برای آیات بعد از خود شمرده و برداشت های تفسیری خویش را بر آن استوار ساخته است. برای مثال به هنگام تفسیر عبارت «وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ» می نویسد: اگر چه این عبارت به حسب مضمون مطلق است و از همه گناهان ظاهری و باطنی نهی می کند، ولی از سیاق آیات قبل و بعد استفاده می شود که تمهید و زمینه چینی برای نهی است که در آیه بعدی آمده و الزمه آن این است که خوردن از گوشت حیوانی که اسم خدا بر آن برده نشده، حرام و از مصادیق اثم باشد، تا این جمله مربوط به جمله «وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ» شود. پس این خوردن، می تواند گناه ظاهری یا باطنی باشد. ولی از تاکید بلیغی که در جمله «وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ» آمده، به دست می آید که خوردن چنین گوشتی جزو گناهان باطنی است، و گر نه هیچ احتیاجی به چنین تاکید می نبود.

تعبیر دیگری که حاکی از توجه علامه به بهره گیری از سیاق و ارتباط درونی آیات یک سوره است، تعبیر «تعلیل» است. وی در برخی موارد از آن در برداشت های تفسیری خویش بهره برده است. چنان که در تفسیر آیه «رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ» می نویسد: ابتدای این آیه تعلیل آیه قبلی «لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» است. یعنی خداوند چگونه مالک آینده و گذشته ما و حد فاصل این دو نباشد و چگونه ممکن است خدا فراموش کار باشد؟ در حالی که او پروردگار آسمان ها و زمین و ما بین آن دو است، معلوم است که پروردگار هر چیزی مالک و مدبر آن نیز هست. پس مالکیت خدا و فراموش نکردن او مقتضای ربوبیت اوست. یا به هنگام تفسیر آیه «يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ

الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» آن را تعلیل ذیل آیه سی ام همان سوره یعنی عبارت «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» شمرده و این نتیجه را گرفته است که سنت الهی در مورد بندگان یک سنت بی حساب و ناشی از جهالت نیست، بلکه او با هر یک از دو گروه طوری عمل می کند که شایسته آن هستند و به زودی هر دو طایفه را به حقیقت آنچه می کردند آگاه می سازد. (ابن ابی زمنین ۱۴۲۴).

علامه گاهی به هنگام تفسیر آیه ای یا جمله ای از یک آیه، آن را به منزله نتیجه آیه یا جمله ما قبل شمرده و برداشت های خویش را بر آن استوار ساخته است. برای مثال، به هنگام تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ» جمله «فَأَنْفِرُوا ثُبَاتٍ» را فرع بر جمله «خُذُوا حِذْرَكُمْ» دانسته و نوشته است: ظاهر این «فَأَنْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ أَنْفِرُوا جَمِيعًا» تفریع و نتیجه گیری، این احتمال را تأیید می کند که کلمه «حِذْر» نه به معنای مصدری آن، بلکه به معنای آلت و سلاح باشد، در نتیجه معنای آیه چنین می شود: اسلحه خود را به تنهایی یا دسته جمعی بر گیرید یعنی آماده رفتن به سوی دشمنان خود شوید. همچنین به هنگام تفسیر آیه «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ...» آن را به منزله نتیجه دو آیه قبل از آن می داند که عبارت است از این که مشرکین با عوض کردن راحت آخرت و مسرت لقاء الله با انکار بعث و عذاب الیم لازمه آن، خود را خاسر و زیانکار کردند.

علامه گاهی از قرینه تقابل در تبیین معنای آیات بهره برده است. چنان که در بیان معنای «ثبات» در آیه «فَأَنْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ أَنْفِرُوا جَمِيعًا» از این که در مقابل کلمه «جمع» به کار رفته، آن را به معنای جماعت های پراکنده که از هم فاصله دارند، دانسته است.

تتمیم و تکمیل در روش تفسیری علامه، از جمله تعبیری هستند که بر بهره گیری وی از ارتباط و پیوند درونی آیات در تفسیر دلالت می کنند. برای مثال وی به هنگام تفسیر آیه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» بنابر این که عبارت «وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ» متمم اول آیه است، معنای آن را این گونه بیان کرده است: این ماه ها اوقاتی هستند که برای اعمال شرعی تعیین شده و تجاوز از آن ها به اوقات دیگر جایز نیست؛ زیرا در این صورت به منزله وارد شدن به خانه از غیر دروازه آن است، پس صدر و ذیل آیه می خواهد یک حکم را بیان کند. (آلوسی، ۱۴۲۵).

علامه گاهی آیه ای یا قسمتی از آن را مفسر آیه دیگر یا قسمتی دیگر از همان آیه دانسته و بدین طریق وجه ارتباط آن ها را بیان کرده است. چنان که در سوره ی غاشیه، آیه «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ» را مفسر آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» می داند.

یکی دیگر از موارد بهره گیری علامه از سیاق، نقد و بررسی اقوال تفسیری است. گاهی برخی از اقوال تفسیری را علی رغم سازگاری با آیه به طور مستقل، به جهت عدم سازگاری با سیاق و اتصال آیه به ما قبل نمی پذیرد. چنان که به هنگام تفسیر آیه «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى» در ارزیابی یکی از اقوال تفسیری که مراد از «تفکر در خودشان» را «تفکر در خلقت خودشان» می داند، می نویسد: این تفسیر صحیح نیست؛ چرا که هر چند جمله «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ» فی نفسه با آن معنا سازگار است؛ اما اتصال آن به جمله «مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ» با آن نمی سازد؛ مگر اینکه از اتصال صدر و ذیل آیه صرف نظر شود، که آن هم صحیح نیست. (آل غازی، ۱۳۸۲).

همچنین در تفسیر آیه «وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ» گفتار زمخشری که کلمه «عباد» را به مخلصین یا معصومین تفسیر کرده، نادرست و با سیاق آیه ناسازگار می داند و می نویسد: الزمه گفتار وی آن است که خداوند ایمان را فقط برای مؤمنان و کفر را برای کافران پسندیده است، مگر معصومین که از آن ها تنها ایمان را خواسته و از کفر محفوظشان داشته است. (ابن اثیر، ۱۴۰۷).

گاهی نیز برخی از اقوال را به خاطر موافقت با سیاق و اتصال ذیل آیه با صدر آن، مناسب تر می داند. چنان که به هنگام تفسیر آیه «وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» قولی که مراد از «بصلاّتک» را مجموع نمازها می داند و این معنا را برای آیه بر می گزیند که در همه نمازها بلند بخوان و در همه آن ها نیز آهسته بخوان، بلکه راه میانه را اتخاذ کن، را با در نظر گرفتن اتصال ذیل آیه به صدر آن موافق تر می یابد؛ چون در صدر آیه می فرمود: به هر اسمی می توانی خدا را بخوانی و در ذیل می فرماید: بلند کردن صدا در نماز معنایش متعالی بودن و بالا بودن خدا است و آهسته خواندن آن معنایش نزدیک بودن او است، پس به هر دو صورت نماز خواندن، ادای حق همه اسمای خدا است. (آل غازی، ۱۳۸۲).

گاهی از قرینه سیاق در رد یا پذیرش برخی از احتمالات مطرح در معنای آیات بهره می گیرد. به عنوان مثال در رد یکی از احتمالات مطرح در معنای آیه «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ» و این که یهود به چه مناسبت عبارت کفرآمیز «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» را به کار برده اند، می نویسد: این که کسی بگوید، یهودیان از این جهت این حرف را زده که آن روز خداوند ایشان را گرفتار قحطی و خشک سالی کرده و در نتیجه نظام و شیرازه زندگی شان مختل و از هم گسیخته بوده است و آنان از باب شکوه از اوضاع خود این کلمات کفرآمیز را می زده اند، خیلی بعید نیست و روایاتی هم که شأن نزول آیات قرآنی را بیان می کنند آن را تایید می کند، ولی اشکالی که دارد این است که سیاق آیات با آن سازگار نیست.

چه این آیات در مقام نقل کلماتی که یهود در شکوه از اوضاع خود برای خود گفته، نیستند، بلکه در مقام این هستند که خرده گیری های یهود از مسلمین را حکایت کنند. (آل سعدی، ۱۴۰۸).

ضمناً در بیان معنای آیات «...كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَى وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ»... و کیفیت ارتباطشان به ما قبل، از میان احتمالات مطرح، یکی را به کمک سیاق برگزیده و می نویسد: احتمالی که سیاق کالم ظهور در آن دارد این است که جمله «فَرِيقًا هَدَى وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ» حال از فاعل «تعودون» باشد، و همین حال وجه مشترکی باشد که بازگشت را شبیه به ابتدای خلقت نموده است. بنابراین معنایش این است که شما در قیامت مانند آن روزی که خدایتان آفرید، دو گروه خواهید بود، نظیر آیه «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» که حشر انفرادی مردم را در قیامت به خلقت انفرادی آنان تشبیه کرده است. (آلوسی، ۱۴۱۵).

علامه گاهی در پذیرش یا رد روایات تفسیری، از سیاق آیات بهره می گیرد. برای مثال، ذیل آیه «صَبْغَةُ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صَبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ» ضمن نقل روایتی بدین مضمون که «صبغه» همان اسلام است، می نویسد: این روایت با سیاق آیات سازگار است. همچنین در رد روایتی از عایشه به نقل از «الدرمثور» سیوطی، مبنی بر این که پیامبر پیوسته درباره روز قیامت سؤال می کرد تا این که سرانجام آیه «فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا إِلَى رَبِّكَ مُنتَهَاهَا» نازل شد، می نویسد: سیاق آیات با این که آیه، پاسخ پیامبر (ص) باشد، سازگاری ندارد. یا در ماجرای رفتن روایتی حضرت موسی به صحرای سینا که خطاب می رسد: «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» بدین مضمون نقل می کند: در (من لا يحضره الفقيه) آمده است که چون درباره آیه «اخْلَعْ نَعْلَيْكَ» از امام صادق پرسیدند، فرمود: کفش ها از پوست الاغ مرده بوده است.

علامه در بحث های روایی نیز سیاق را یکی از مالک های قبول یا رد روایات قرار می دهد؛ گاهی ظاهر روایات را مخالف سیاق آیات می داند. چنان که روایت وارده در تفسیر آیه «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» را مخالف سیاق آیه می شمارد و بر آن است که سیاق آیه بیان عمومیت قهر خداوند از راه بیان عظمت او نسبت به آنچه در آسمان ها و زمین و حتی نسبت به سایه های آن ها است، و این بیان از حقیقت سجده موجودات و سایه هایشان خبر می دهد نه سر به زمین نهادن، در حالی که ظاهر روایت بر سجده به معنای سر به زمین نهادن دلالت دارد.

علامه گاهی با استمداد از سیاق، مکی یا مدنی بودن آیات و سوره های قرآن را تعیین کرده است. وی راه شناخت مکی یا مدنی بودن سوره های قرآن را تدبر در سیاق آیات و استمداد از قرائن و نشانه های داخلی و خارجی می داند. بر همین اساس با تدبر در سیاق آیات سوره انعام، آن را دارای سیاق واحد و متصل می داند که به صورت دفعی نازل شده و بر اساس آن که ظاهر سیاق همه یا بیشتر آیات آن متوجه مشرکین است حکم

به مکی بودن آن می کند. یا در ابتدای سوره هود، با استشهاد به مضامین آیات آن و ارتباط آشکار میان آن ها، به مکی بودن و نزول دفعی آن حکم می کند و استثنا کردن آیات ۱۷، ۱۲ و ۱۱۴ آن و حکم به مدنی بودن آن ها طبق برخی اقوال را سخنی بدون دلیل و مخالف اتصال آیات آن می شمارد. هم چنان حکم به مدنی بودن چهار آیه از آیات سوره یوسف را به جهت مخالفت با سیاق مکی سوره مردود می شمارد. (آلوسی، ۱۴۱۵) وی نیز در مورد سوره انشراح، مدنی بودن آن را به جهت سازگاری سیاق آیاتش با سوره های مدنی، ترجیح می دهد. (آل سعدی، ۱۴۰۸)

در برخی موارد نیز از سیاق در تعیین قرائت درست از نادرست بهره گرفته است. برای مثال، ذیل آیه «وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ» دو قرائت زیر را در مورد کلمه «الرحام» می نویسد: یکی، آن که «الرحام» عطف بر محل ضمیر «به» که منصوب است، باشد.

علامه برای کشف محور و غرض هر یک از سوره های قرآن، بیش از هر چیز از سیاق آیات آن سوره ها بهره می گیرد. چنان که به هنگام تفسیر سوره مائده، هدف کلی سوره را دعوت به حفظ پیمان، وفای به عهد و پرهیز از پیمان شکنی می داند و منشأ این دریافت را فضای کلی حاکم بر سوره ذکر می کند. ایشان در این باره می نویسد: غرض جامع این سوره بر اساس آن چه تدبر در آغاز، فرجام، احکام، موعظه ها و داستان های درون سوره می رساند، دعوت به حفظ پیمان ها، وفاداری به عهدهای حق و پرهیز دادن از پیمان شکنی و بی اعتنائی به میثاق ها است. همچنین به هنگام تفسیر سوره آل عمران، پس از بیان غرض و موضوع آن می نویسد: این سوره بدان می ماند که یک جا نازل شده باشد؛ زیرا آیه های آن که شمارشان به دویست آیه می رسد، از آغاز تا فرجام نظم و ساختار پیوسته دارد، آیات آن متناسب و اغراض آن مرتبط است.

نقش سیاق در برداشت های خطیب

یکی از وجوه تفسیری خطیب، که بسیاری از برداشت های تفسیری وی بر آن استوار است، تکیه بر ارتباط و پیوند درونی آیات هر یک از سوره های قرآن و بهره گیری از قرینه سیاق است. وی با اعتقاد به توقیفی بودن ترتیب آیات در سوره های قرآن، در بسیاری از موارد به بیان وجه مناسبت آن ها پرداخته و با تعبیر مختلفی بر پیوست درونی آیات هر یک از سوره های قرآن تأکید کرده که مورد بررسی قرار می گیرد.

طیب در بسیاری از موارد برای بیان ارتباط میان آیات، از تعبیر «مناسب» استفاده می کند. برای مثال در بیان با ما قبل وجه مناسبت آیه ۴۷ سوره فصلت می نویسد: آیه قبل مشتمل بر وعده هایی برای مشرکین بود، مبنی بر این که کارهای خوب یا بد هر کس به خود او باز می گردد و خداوند به کسی ستم نمی کند. از آن جا که آن

ها روز قیامت را تصدیق نمی کردند و به معاد ایمان نداشتند، از پیامبر درباره زمان وقوع آن سؤال می کردند، لذا این آیه پاسخی است از سؤالی که در ذهن این منکران می گذشت. (ابن تیمیه، بی تا)

وی در برخی موارد آیه ای را به منزله ی تعقیب و دنبال کننده مضمون آیه ی قبل تلقی کرده و با حفظ ارتباط آن با ما قبل به تفسیر آن پرداخته است. چنان که به هنگام تفسیر آیه «وَ إِذَا غَشِيَهُمْ مَوَّجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ» آن را دنبال کننده مضمون عبارت «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» دانسته می نویسد: این آیه حالتی از احوال مردمی که دارای صفات مذکور در آیه ی قبل نیستند را بیان می کند مبنی بر این که به هنگام سختی و تنگدستی، خدا را با اخلاص می خوانند و از او طلب رهایی و سلامتی می کنند، ولی هنگامی که خدا خواسته آن ها را برآورده کرد، بر یک حال باقی نمی ماند. (آلوسی، ۱۴۱۵)

گاهی در بیان وجه مناسبت برخی آیات با ما قبل، آن ها را شرح و بیان مفردات یا آیات قبل دانسته و بر همان اساس به تفسیر آن ها پرداخته است. وی به هنگام تفسیر آیه «يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرِجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ» آن را به عنوان شرح و توضیح صفت «خبیر» در آیه قبل ذکر کرده و سپس عبارات آیه را با در نظر گرفتن همین ارتباط در معنای گستردگی علم خداوند شرح داده است.

خطیب برای بیان وجه ارتباط آیات هر یک از سوره های قرآن نسبت به هم علاوه بر تعبیر فوق، به صورت های دیگری نیز عمل کرده است. گاه این وجه ارتباط را با تعبیر دیگری از قبیل: عطف، تعلیل، تأکید، تفصیل، متمیم و ... بیان کرده و زمانی نیز با بیان محتوای آیات گذشته، به بیان وجه ارتباط آن ها با آیات مورد تفسیر پرداخته است. چنان که به هنگام تفسیر آیات ۹۳ تا ۹۹ سوره توبه می نویسد: در دو آیه قبل از این آیات، خداوند از کسانی که ناتوان و مریض هستند و چیزی برای انفاق ندارند، از نرفتن به میدان جنگ رفع حرج کرده و در این آیات، متخلفین از جهاد را مورد مؤاخذه قرار داده است. یا در بیان وجه ارتباط آیه ۲ سوره مائده با ما قبل می نویسد: چون در آیه قبل محرمات حج و حرام بودن شکار بر مُحْرِم را ذکر کرد، مناسب بود که در این آیه حدودی که مُحْرِم باید به آن ها ملتزم شود و پیمان هایی که باید به آنها وفا کند، را یادآوری کند.

خطیب همچنین در برخی موارد تفسیر صحیح آیات را با در نظر گرفتن اتصال آن ها به ما قبل میسر می داند و اختلاف مفسرین را ناشی از عدم توجه به مسأله ذکر شده می داند. این مسأله نشان گر توجه خطیب به تأثیر سیاق در فهم معنای آیات است.

از مجموع مطالب فوق معلوم می شود که خطیب به صورت های مختلف، در پی کشف ارتباط و پیوند درونی آیات هر یک از سوره های قرآن بوده و با به کارگیری تعبیر مختلف بر این وجه تفسیری تأکید داشته است. حال بر آنیم تا میزان تأثیرگذاری این وجه تفسیری بر برداشت های تفسیری وی را مورد بررسی قرار دهیم.

تأثیر سیاق در تفسیر از دیدگاه خطیب

خطیب در برخی موارد برای تبیین مفردات یک سوره، از دیگر آیات همان سوره بهره گرفته است. برای مثال، به پس هنگام تفسیر آیه «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» از آن که مراد از «رسول کریم» را به اقتضای مقام آیه رسول خدا دانسته، کلمه «قول» را به معنای «بالغ» یعنی خبری که باید رسانده شود، ذکر کرده و نه به معنای گفتار و سخن. آن گاه در تأیید معنای ذکر شده، به آیات بعد از آن استناد کرده، که در صدد بیان این حقیقت اند که هر گونه شبهه ای را از دخالت رسول خدا در قرآن دفع کنند و الهی بودن گفتار آن را تأیید نمایند. (آل سعدی ۱۴۰۸)

طیب گاهی از طریق پیوند دادن آیات یک سوره به هم، به تفسیر آن ها پرداخته و برداشت های تفسیری خویش را بر آن استوار ساخته است. برای مثال، آیه دوم سوره حجر را با بهره گیری از مضمون آیه اول همان سوره تفسیر کرده و سپس برداشت خویش را با آیه سوم تأیید کرده است. وی در این باره نوشته است: در آیه اول به قرآن و آیات روشن گر آن با «تلك» اشاره کرده و مقصود از آن، جلب عقول و قلوب و دیده ها به سوی آن بوده است؛ اما گروه اندکی از مردم می نگرند، عبرت می گیرند و هدایت می شوند و اکثریت آن ها از یاد خدا دوری می گزینند و همواره مؤمنین نسبت به گمراهان کم ترند.

ایشان گاهی نیز از پیوند درونی اجزای یک آیه در تفسیر آن بهره برده و در تأیید برداشت های تفسیری خویش و رد برداشت های دیگر، به آن ها استشهاد کرده است. چنان که در تفسیر آیه «إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسُ أَمْنَةً مِنْهُ وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ» از این که «نعاس» بر نعمت دیگری از نعمت های خدا که نزول باران در شب جنگ وصل شده، برداشت کرده که نعاس چرت در شب جنگ و به عنوان نعمت دیگری از نعمت های خدا برای مؤمنین بوده است.

خطیب گاهی با استمداد از سیاق، برداشت های تفسیری دیگر مفسران را مردود دانسته است. چنان که به هنگام تفسیر آیه «لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنْ أَكْثَرُكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» برداشت برخی از مفسران مبنی بر این که خطاب آیه متوجه اهل آتش است، را به دو دلیل مردود دانسته: اول این که بخش دوم آیه یعنی «وَلَكِنْ

أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» به این مطلب اشاره دارد که بعضی از مخاطبین آیه نسبت به حق کراهت ندارند، بلکه آمادگی پذیرش آن را نیز دارند. بنابراین با توجه به قسمت دوم آیه نمی توان خطاب آن را متوجه اهل آتش دانست. دوم این که خطاب آیه بعد از آن نیز متوجه مشرکان است و این دو آیه به هم متصل اند. پس مخاطب آیه قبل نیز نمی تواند اهل آتش باشد.

بهره گیری از منطوق آیات

حمل الفاظ بر معنای ظاهری آن ها و بهره گیری از دلالت منطوقی آیات در تفسیر، یکی دیگر از وجوه مشترک برخی از مفسران در روش تفسیر قرآن به قرآن است. این دسته از مفسران با اعتقاد به حجیت ظواهر قرآن، فراوان از این وجه تفسیری بهره برده و برداشت های تفسیری خویش را بر اساس آن استوار نموده اند.

حجیت ظواهر الفاظ و عبارات قرآن و حمل معنای آیات بر منطوق آن ها، در روش تفسیری علامه از جایگاه ویژه ای برخوردار است. برای مثال، ایشان به هنگام تفسیر آیه «وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ» می نویسد: ظاهر آیه آن است که مراد از «نجم» مطلق اجرام روشن آسمانی است و خداوند نیز در قرآن به بسیاری از مخلوقات خود از جمله تعدادی از اجرام آسمانی مثل خورشید، ماه و ستارگان سوگند خورده، بنابراین مراد از «هوی» نیز سقوط و افتادن آن در کرانه افق برای غروب است.

قد برخی روایات تفسیری به دلیل ناسازگاری با ظاهر آیات، مورد دیگری است که نشان گر توجه علامه به حجیت ظواهر قرآن است. چنان که در نقد روایتی مبنی بر این که دو رفیق زندانی یوسف، زندانی نبودند، بلکه گماشتگانی از طرف پادشاه بر یوسف بودند، می نویسد: این مطلب با ظاهر آیات «قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا» و «قَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا» سازگار نیست. چون خارج شدن آن ها از زندان را نجات خوانده و اگر زندانی نبودند نجات معنا نداشت. هم چنان که برای بی اعتبار نشان دادن روایتی که ذیل آیه ۴ سوره مائده آمده و اطلاق «مَاذَا أَحْلَلْ لَهُمْ» را به خصوص صید سگ مقید ساخته، به ظاهر آیه استناد کرده و می نویسد: این مطلب با مطلق بودن سؤال و جواب در ظاهر آیه و عطفی که در جمله «وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ» وجود دارد، مطابقت ندارد و به سخنی ساختگی شبیه تر است. یا این که مفاد روایتی که نزول آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» را در خصوص تقیه می داند، را با ظاهر آیه ناسازگار می یابد. دلیل دیگر بر حجیت ظواهر قرآن در روش تفسیری علامه، نکته سنجی ها و دقت در الفاظ به کار رفته در آیات قرآن است.

طیب توقف بر حدود منطوقی الفاظ آیات قرآن و حمل الفاظ بر معنای ظاهری آن ها را از لوازم تفسیر می شمارد و تأویل کلمات قرآن و منصرف کردن الفاظ آن از منطوق آن ها را جایز نمی داند. وی همچنین پای بندی بر صریح الفاظ آیات را بهتر از تأویل آن ها می داند و معتقد است تا زمانی که آن چه در ورای ظاهر لفظ پنهان است بر ظاهر آن اولویت نداشته باشد، از صریح لفظ عدول نمی شود، چرا که ظاهر آیه و صریح الفاظش نسبت به حمل آن بر غیر، اولویت دارد. برای مثال، وی حمل آیات قرآنی مربوط به ذبیح بودن حضرت اسماعیل بر غیر مدلول الفاظ آن ها را تجاوز به حریم قرآن و مساوی با تبدیل و تحریف کلمات آن از جایگاه اصلی شان می داند. بر همین اساس، برداشت های تفسیری خویش را بر مبنای منطوق آیات قرآن بنا می نهد. چنان که در تفسیر عبارت «وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ» با تکیه بر منطوق آیه می نویسد: اگر معنای «تبدیل» در آیه فوق، محو و از بین بردن باشد، دو ایراد بر آن وارد است: با منطوق و سیاق نظم آیه که لفظ «مکان» در آن به کار رفته، سازگار نیست، چرا که با لغت قرآن حکم می کند به صورت «وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً بِآيَةٍ» بیاید. با محتوای آیاتی که بر تنزیه قرآن از هر عارض و نقضی دلالت دارند، ناسازگار است.

گاهی برخی از برداشت های تفسیری را با منطوق کلمات قرآن و دلالت لغوی آن ها نزدیک تر می داند. چنان که برداشت اقبال لاهوری در داستان هبوط حضرت آدم را نزدیک ترین برداشت به منطوق کلمات قرآن دانسته و در بیان دیدگاه وی می نویسد: اقبال معتقد است که داستان هبوط آدم در قرآن، هیچ ارتباطی به ظهور انسان اولیه بر روی زمین ندارد، بلکه بیان گر ارتقاء انسان از مرحله ابتدایی شهوت غریزی به مرحله درک آزادی و توانایی بر شک و نافرمانی است. بنابراین این هبوط به معنای فساد اخلاقی نیست.

همچنین به هنگام تفسیر مبهمات قرآن نیز با احترام گذاشتن به سکوت قرآن، بر میزان پای بندی خویش به حفظ چهار چوب منطوقی الفاظ و آیات قرآن تأکید می ورزد. برای مثال در تعیین اسم روستایی که بنی اسرائیل در آیه «وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ...» به سکونت در آن دستور داده شدند، به سکوت قرآن در عدم ذکر نام آن احترام می گذارد و در این جهت تلاشی نمی نماید. (آل سعدی ۱۴۰۸)

وی همچنین از این که در آیه «إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ» تعبیر «غض» به جای خفض به کار رفته، استنباط می کند که پایین آوردن صدا، از آثار شرم ناشی از درک هیبت و بزرگی خداوند است و کسی که هیبت و جلال خداوند چشمش را پر کرده، هنگامی که می نگرد، چشمش را فرو می بندد و این فرو بستن چشم بر مخارج صوتی اش نیز چیره می شود و صدایش را حبس می کند.

استمداد از عرف ویژه قرآن

استمداد از عرف ویژه قرآن، یکی از وجوه مشترک علامه طباطبائی و عبدالکریم خطیب و... در تفسیر قرآن است. منظور از این وجه آن است که قرآن اصطلاحات مخصوص به خود دارد و در افاده تعالیم عالیه خود روشی غیر از روش معمولی محاوره اتخاذ کرده؛ لذا برای فهم اصطلاحات آن باید به خود قرآن مراجعه کرد. برخی معتقدند عرف خاص در مورد قرآن به این معنا است که قرآن دارای اصطلاحات ویژه خود است و برای فهمیدن آن اصطلاحات باید با فرهنگ دین و اصطلاحات آن، به ویژه دین اسلام، آشنا بود.

علامه طباطبائی به هنگام تبیین مفردات و اصطلاحات قرآن، علاوه بر استناد به کتب لغت، عرف عام و اجتهاد در معنای کلمات، متناسب با روش تفسیری خویش به عرف ویژه قرآن نیز توجه نموده و از آن برای مقاصد مختلفی بهره برده است.

علامه گاه معنای یک واژه را با استناد به عرف ویژه ی قرآن، بیان کرده و تفسیر آیه را بر مبنای همان معنای عرفی بنا نهاده است. برای مثال، به هنگام تفسیر آیه «قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ پس مِنْ دُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» از بیان معنای لغوی کلمه «فَطَرَ» می نویسد: این کلمه در قرآن هر جا به خداوند نسبت داده شده، در معنای ایجاد همراه با نوعی عنایت به کار رفته است. سپس با استناد به آیه «إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أُمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ» در توضیح آن ادامه می دهد: گویا خداوند عالم عدم را شکافته و از شکم آن، موجودات را بیرون کشیده و آن موجودات تا زمانی وجود دارند که خداوند دو طرف عدم را هم چنان باز نگه داشته باشد؛ اما اگر آن ها را رها کند که به یکدیگر وصل شوند باز موجودات معدوم خواهند شد. بنابراین تفسیر «فَطَرَ» به معنای «خَلَقَ» که عبارت از جمع آوری اجزاء است، تفسیر صحیحی نیست؛ چرا که اگر فطر به معنای خلق باشد.

علامه در برخی موارد، مصادیق مفردات قرآنی را با بهره گیری از عرف ویژه ی قرآن بیان می کند. چنان که در تفسیر آیه «يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً...» می نویسد: منظور از اهل کتاب، یهود و نصارا است، چون معهود در اصطلاح قرآن در امثال این موارد همین است. بنابراین سؤال کننده هر دو طائفه بوده اند نه یهودیان به تنهایی، و این منافات ندارد که ظلم ها و جنایت هایی از قبیل درخواست دیدن خدا و معبود گرفتن گوساله و نقض پیمان در هنگام بالا رفتن از کوه طور و امر به سجده و نهی از تجاوز در روز شنبه و غیره، که در ضمن این آیات به آن ها اشاره شده، مختص به یهود باشد.

علامه در برخی موارد مصادیق ذکر شده برای واژه ها را مخالف عرف قرآنی آن واژه ها می داند. چنان که تفسیر واژه «طعام» در آیه «الْيَوْمَ أَحْلَلْ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَكُمْ» به حبوبات و مانند آن را بر خالف عرف قرآنی این واژه - که هر خوردنی و چشیدنی را در بر می گیرد- ذکر می کند. همچنین بر اساس عرف قرآن، منظور از «شهاد» در آیه «وَيَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ» را گواهان اعمال ذکر می کند و نه شهیدان به معنای کشتگان در میدان جنگ، چون شهید به این معنا در هیچ جای قرآن به کار نرفته است. همچنین از معهود نبودن اطلاق واژه «کلمات» بر جمله های کلامی در عرف قرآن بر نادرستی گفتار کسانی که مراد از «کلمات» در آیه «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» را جمله «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» می دانند، استدلال کرده است.

۲. وجوه افتراق مبانی روش تفسیر قرآن به قرآن در تفاسیر معاصر شیعه و اهل سنت

در نگاه اولیه تفاوت چندانی بین مبانی روش تفسیر قرآن به قرآن در تفاسیر معاصر شیعه و اهل سنت دیده نمی شود، بلکه اشتراکات بسیاری هم می توان در این زمینه یافت. اما گفته شده از مهمترین مبانی تفسیر قرآن به قرآن در اهل سنت، شعار (حسبنا کتاب الله) است که البته برخی این نظریه را رد کرده و این مبنا را نمی پذیرند. برخی از نویسندگان، مبانی تفسیر قرآن به قرآن در میان اهل سنت را، شعار سران سقیفه (حسبنا کتاب الله) پنداشته و بر همین اساس، گفته اند: پیروان مکتب خلفا، مانند ابن تیمیه و دیگران، در ادامه روش اسلاف خویش، نظریه ای را ارائه دادند که بهترین راه تفسیر این است که با آیات قرآن به تفسیر آن پرداخته شود. سپس می افزاید: این نظریه به نظریه «استقلال قرآن معروف گردید؛ متأسفانه گروهی که کاملاً در عقاید مخالف ایشان بودند، از جمله علّامه طباطبائی، این نظریه را ترویج نمودند.

نظریه تفسیر قرآن به قرآن یک نظریه در خصوص تفسیر یکی از منابع دین، یعنی قرآن کریم است، و هرگز به معنای «حسبنا کتاب الله» نمی باشد، در حالی که این یک شعار سیاسی بود، و در مقابل هدایت و اندرز پیامبر در بستر بیماری، از سوی خلیفه دوم مطرح شد و تنها منبع اسلام را قرآن می پنداشت؛ دیدگاهی که خوارج و کج اندیشان افراطی با تکیه بر آن دیدگاه، برخی از مسلمات احکام و معارف دینی را انکار می کردند و اساساً ارتباطی به تفسیر قرآن به قرآن نداشت. در سده های اخیر، رگه های این دیدگاه افراطی را، که در قرنهای اولیه طرفدارانی داشت، می توان در گروه موسوم به «اهل قرآن» در شبه قاره هند و «قرآنیون» در سرزمین های عربی مشاهده کرد.

نتیجه گیری

تفسیر قرآن به قرآن، کاربردِ ترین روش و شاید تنها روش محکمی است که زیربنای نظری آن در خود قرآن حکیم، وجود دارد. اینگونه از تفسیر هرگز به معنای حسبن کتاب الله نمی باشد. و ارتباطی به تفسیر قرآن به قرآن ندارد. قرآن حکیم در بیان مقاصد خویش دلالت استقلالی دارد به گونه ای که باتدبر در آن برای مخاطب قابل فهم خواهد شد و این هیچگاه به این معنا نیست که در بیان احکام به سایر ادله نیازی ندارد، بلکه در این راستا و برای فهم احکام و دستیابی به بطون آیات، به روایات ائمه نیاز هست؛ چرا که این دو دو ثقل گرانبها هستند که هرگز از هم جدا نخواهند شد.

شایسته است که از زوایای مختلف دیگری به بحث تفسیر قرآن به قرآن پرداخته شود و از طرفی در پژوهش های دیگر به مقایسه تفسیر قرآن به قرآن با سایر تفاسیر پرداخته شود و وجه تمایز این تفسیر با تفاسیر دیگر بررسی شود و آثاری که تفسیر قرآن به قرآن در فهم عموم مردم از قرآن دارند بررسی شود.

منابع مأخذ:

ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارالمکتب العلمیه، ۱۴۰۷ق. ##

آل سعدی، عبدالرحمن بن ناصر، تیسیر الکریم الرحمن، ج ۱، چاپ دوم، بیروت، مکتبه النهضه العربیه، ۱۴۰۸ق. ##

ابن فارس، أحمد، معجم مقاییس اللغه، ج ۴، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق. ##

نهج البلاغه

آل غازی، سید عبدالقادر ملاحویش، بیان المعانی، ج ۲، دمشق، مطبعة الترقی، ۱۳۸۲ق. ##

ابن حنبل، احمد بن محمد، مسند امام احمد بن حنبل، قاهره؛ دارالمعارف، ۱۳۵۴ق. ##

ابن ابی زمنین، محمد، تفسیرالقرآن العزی لابن ابی زمنین، ج ۲، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق. ##

آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱۰، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق. ##

ابن جوزی، عبدالرحمن، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۳، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۲۲ق. ##

abstract

Interpreting the Quran through the Quran has emerged as an interpretative method in the last century, employed by both Shia and Sunni commentators with distinct principles and foundations. Notable scholars like Allameh Tabatabai and Ayatollah Javadi Amoli from the Shia tradition, and Abdul Karim Khatib and Shanqiti from the Sunni tradition, have utilized this approach. Through studying interpretations written using this method, both common and divergent principles among Shia and Sunni commentators become apparent. The key principles include the correlation between Quranic chapters and verses, the universal comprehensibility of the Quran, the validity of reason in understanding the Quran, the authority of Quranic appearances, the independence of Quranic mediation, the luminosity of the Quran, its comprehensive explanatory nature, and the thematic unity of Quranic chapters. This library-based research has examined, analyzed, and critiqued these principles while addressing various criticisms. The final conclusion demonstrates that interpreting the Quran through the Quran is the most practical and perhaps the only solid interpretative method whose theoretical foundation exists within the Holy Quran itself.

This interpretative method, relying on its coherent principles, provides a reliable path for accurate Quranic understanding. Its distinction from other interpretative methods lies in its comprehensive and self-sufficient approach to the Quran. This method helps audiences achieve Quranic understanding through a precise and credible approach.

Key words: interpretation of the Qur'an to the Qur'an, Shia foundations, Sunni foundations, Tabatabaei, Javadi Amoli, Abdul Karim Khatib